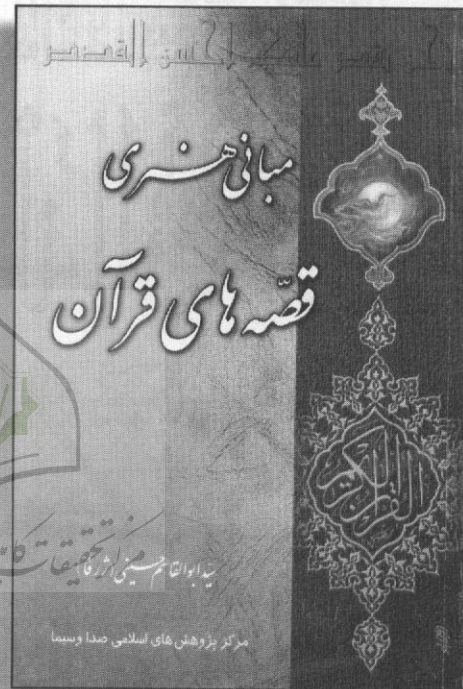
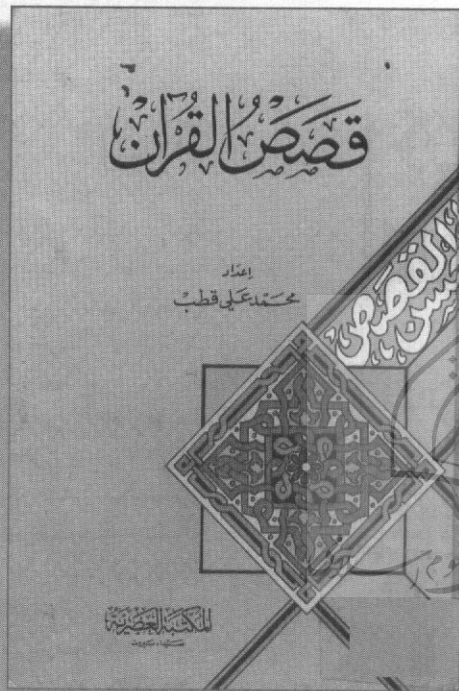


روش شناسی قصه در قرآن

● محمد تقی ملبوبی



ویژگی‌های قصه در قرآن

قصه در قرآن با قصه به مفهوم عام آن در عرصه ادبیات و فرهنگ بشر متفاوت می‌باشد. زیرا قرآن از فرهنگ ویژه‌ای سرچشمه می‌گیرد. جانمایه این فرهنگ، طرح معارف الهی و حقایق جهان آفرینش است. این ویژگی قرآن سبب گردیده که هرچه در آن یافت گردد با فرهنگ و روح کلی حاکم بر این کتاب آسمانی سنجیده شود.

از این رو اهل نظر و مفسرین قرآنی آگاهانه تأکید می‌ورزند که واژگان، اصطلاحات و موضوعات طرح شده در بطن وحی را بایست منطبق با فرهنگ قرآنی تفسیر و تأویل نمود. قصه نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد و شناخت و تبیین آن را باید در چهارچوب روح حاکم بر قرآن پیگیری نمود. بدیهی است در این صورت بر دقت برداشت و تطبیق با حقیقت امر و اراده الهی افزوده

هستند^۷ و نقل قصص موجب اطمینان قلب پیامبر و مؤمنین گردیده و آنان را قویدل و در راه خود راسخ و سخت می‌سازد.^۸

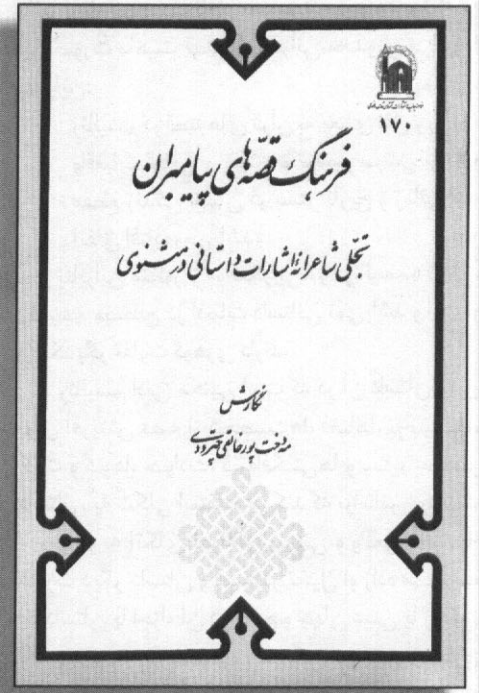
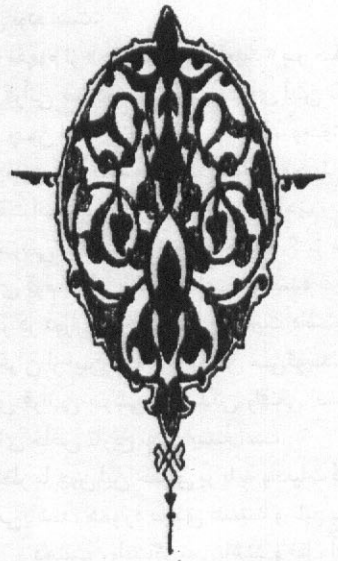
از این رو قصه‌ها در قرآن از مقام رفیعی برخوردارند. در حقیقت پروردگار بر این زبان مؤثر، بیان و قالب انتقال مقصود صحنه گذارده و آن را برای طرح معارف زلال و حکمت‌های رسای آفرینش انتخاب نموده است؛ چنان که تاریخ بشر نیز نشان داده قصه در عرصه تمدن بشری نقش ویژه‌ای داشته است. داستان‌ها همواره زبان گویای آدمی در انتقال تجارب تمدن‌ها و امت‌ها، تبیین آرمان‌ها و اندیشه‌ها و طرح مفاهیم بلند ذهن کاوشگر و پویشگر انسانی بوده‌اند. بنابراین بدیهی است از این نقش و تأثیر در متن وحی بهره گرفته شود و در راستای اهداف والای آگاهی، هدایت و تربیت فرد و جامعه انسانی مورد نظر قرار گیرد.

اهمیت قصه در قرآن

قصه از مفاهیمی است که در قرآن از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. اختصاص بخش عظیمی از آیات الهی به قصص نشانه‌های آشکار این امر به شمار می‌آید؛ چنان که پروردگار عالمیان قصه‌ها را برای جامعه انسانی نوعی عطیة الهی می‌داند که در آن خیرهای گذشته^۱ و سرگذشت انبیاء و امت‌های پیشین^۲ نقش بسته است،

به انسان آگاهی می‌بخشد،^۳

نشان از رستگاری بشر و دلایل روشن انبیاء در برابر جبهه باطل می‌دهد،^۴ آدمی را به اندیشه و تفکر فرامی‌خواند،^۵ تا با تعمق در سرنوشت گذشتگان و پیشینیان با خردورزی عبرت گیرد^۶ و آموزه‌های خود را در ترسیم راه صحیح زندگی به کار بندد. سرانجام نیز خداوند تأکید می‌ورزد که قصه‌ها راست و درست



خواهد شد. پس به ناچار نگاهی کوتاه به قصه قرآنی خواهیم انداخت تا ماهیت آن را به طور دقیق تری دریابیم.

با تکیه بر نظر فوق و کاوش در وحی الهی به خوبی دریافت می‌گردد که قصه از منظر قرآنی دارای ویژگی‌ها و معیارهای زیر می‌باشد:

- ۱- تکیه بر نقل سرگذشت‌ها، حوادث و رویدادهای گذشته،
- ۲- حق، واقع و صادق بودن محتوا،
- ۳- پیام روشن و تکیه بر اهداف محوری عبرت و برانگیختن تفکر،
- ۴- دربرداشتن عناصر قصه و قابلیت اطلاق بر مفهوم و معنای قصه،

همچنین قصه‌های قرآنی فاقد جنبه‌های زیر می‌باشند:

- ۱- دربرنگرفتن افسانه‌ها و اساطیر
- ۲- فقدان تخیل
- ۳- غیرواقعی بودن

ویژگی‌های فوق نشان می‌دهد که مفهوم و ماهیت قصه‌های قرآنی با قصه‌های رایج در ادبیات و فرهنگ بشری تفاوت‌های چشمگیری دارد. قصه در ادبیات انسانی دامنه گسترده‌ای دارد و شمول آن جنبه‌های گوناگونی چون خاطره، سرگذشت، شرح حال، مثل و تمثیل، اساطیر و افسانه‌ها، حکایت و انواع داستان‌های کوتاه و بلند را در بر می‌گیرد. چنان که صاحب‌نظران فن قصه‌نویسی نیز بر این باور می‌باشند:

«من اصطلاح قصه را بر هر آنچه در ادبیات قدیم داشته‌ایم و از آن به عنوان افسانه، حکایت، سرگذشت و... یاد می‌شده است اطلاق کرده‌ام.»^۹
 «داستان اساس همه انواع ادبی است، چه روایتی، چه نمایشی...»^{۱۰}
 «داستان اساس همه انواع ادبیات داستانی است و مصداقی کلی تر و جامع تر برای قصه، داستان کوتاه، داستان بلند و رمان. البته هرکدام از این انواع ادبی تعریفی خاص خود دارد.»^{۱۱}

به این ترتیب ماهیت قصه قرآنی با قصه‌های متداول در ادبیات گذشته و حال متفاوت می‌باشد و دامنه آن بخش‌هایی را در بر می‌گیرد. حال آن که گستره قصه و داستان رایج در ادبیات محدود به رئالیسم در مفهوم قرآنی نمی‌باشد، از عنصر تخیل بهره می‌برد و تخیل در صحنه پردازی، طرح و توطئه، توصیف، شخصیت، زمان و مکان داستان نقشی اساسی دارد؛ هرچند منشاء آن می‌تواند «واقع» باشد و از نوعی «رئالیسم» و «واقعگرایی» سرچشمه می‌گیرد.

این تفاوت در جنبه‌های شمول و دامنه مفهوم قصه و ماهیت آن وجود دارد. بر این اساس هرگونه تفسیر و تحلیل قصص قرآن بایست مبتنی بر این تفاوت باشد و در قالب فرهنگ و روح کلی قرآنی شکل گیرد.

نکته دیگری که ضرورت دارد به آن توجه گردد این است که قرآن بیشتر در مقام مخاطب و در نتیجه «قصه‌گویی» است و نه «قصه‌نویسی». هرچند تنها در آیه ۷۶ سوره نمل می‌توان توجه به قصه‌نویسی را دریافت که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

از آنجا که قصه‌گویی با قصه‌نویسی تفاوت دارد، بایست در قضاوت نسبت به قصص از زاویه دید قصه‌گویی نگریست. مؤید این امر نظر مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی در باب «وجوه و نظائر» الفاظ قرآن می‌باشد که الفاظی همچون «فاقصص» در «فاقصص القصص»^{۱۲} را به معنی «فاقراء» یعنی «بخوان» و «برگو» آورده‌اند و یا «یَقُصُّونَ» در «یَقُصُّونَ عَلَیْكُمْ آیَاتِنَا»^{۱۳} را به معنی «بقرؤون» یعنی «می‌خوانند» و بازگو می‌کنند» گرفته‌اند. این موارد نشانگر قصه‌گویی در قرآن می‌باشند که در مقام بررسی روش‌شناسی قصه در قرآن باید به آن توجه نمود.

* * *

شیوه‌ها و تکنیک قصه‌پردازی در قرآن

قصه‌های قرآن از دیدگاه ادبی «واقع‌گرا» یا «رئال» به شمار می‌آیند. زیرا خصیصه اصلی این قصص آن است که «حق» بوده‌اند و «واقع» شده‌اند.
 «نحن نَقُصُّ عَلَیْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ...»^{۱۴}
 «ما خبرشان را به راستی حکایت می‌کنیم...»
 «إِنَّ هَذَا إِلَهُ الْقَصَصِ الْحَقِّ...»^{۱۵}

«همانا این داستانی است راست و درست...»
 حقیقی بودن و واقعیت داشتن ویژگی آشکار قصه در قرآن می‌باشد. مفهوم حقیقت و واقعیت در قصه قرآنی قرابت نزدیکی با مفهوم حقیقت و واقعیت در فلسفه اسلامی دارند. از دیدگاه فلسفه اسلامی «حقیقت» مفهومی است که در خارج مصداق واقعی دارد و «واقعیت» همان نفس الامر و واقع می‌باشد.
 از این دیدگاه واقعیات دوگونه می‌باشند، واقعیات موقتی و واقعیات ثابت و دائمی. از این رو حقایق نیز دو گونه‌اند:

۱- حقایقی که مربوط به علوم اعتباری و اعتباریات هستند. به طور نمونه می‌توان به قوانین اجتماعی اشاره کرد که مصداق عینی و خارجی ندارند و تابع اعتبار قانونگذاران و غیره می‌باشند. این‌گونه قوانین برای مدتی محدود یک حقیقت اجتماعی شناخته می‌شوند و با تغییر شرایط، آن حقیقت هم از بین می‌رود؛ زیرا بر پایه واقعیاتی موقتی بنا شده‌اند. این حقایق احتمالی، نسبی و موقتی بوده و به نظر برخی از لحاظ فلسفی حقیقت به شمار نمی‌آیند.

۲- حقایقی که مربوط به واقعیات ثابت و یقینی هستند. چنین حقایقی اختصاص به زمان معینی ندارند؛ زیرا در اینجا اگرچه حقایق مربوط به واقعیات متغیر باشند ولی مطابقت حقیقت با واقعیت خود که مربوط به یک لحظه از زمان است، ابدی بوده و اختصاص به زمان خاصی ندارد. به عبارت دیگر آنچه مقید به زمان است، واقعیت خارجی می‌باشد نه مفهوم حقیقی که مطابق آن است. مثل اینکه بگوییم «پیامبر سال عام‌القیل متولد شده است»، با اینکه این حقیقت مربوط به سال عام‌القیل و یک قطعه از زمان است اما همیشه و به طور دائم صادق است و یا واقع خود مطابقت دارد، یعنی در همه زمان‌ها صادق می‌باشد که تولد پیامبر در سال



عام الفیل بوده است.

این مفهوم از «حقیقت» و «واقعیت» بر حقایق و واقعیات قرآنی صادق است. بر مبنای این نگرش حقایقی چون ارسال پیامبران و انبیاء، وجود اقوام مختلفی چون عاد، ثمود و... و وقوع حوادث و رویدادهایی چون خلقت انسان، طوفان نوح، آتش و ابراهیم، یونس و ماهی، موسی و فرعون، تولد شگفت‌انگیز مسیح، ماجراهای قوم صالح و عذاب‌های واقع شده بر اقوام عصیانگر در دوران‌های پیشین واقعیت داشته‌اند و قصص قرآن از این حقایق سخن می‌گویند. در دل قصه‌های قرآنی برشی از زندگی واقعی انسان در لحظه‌های خاص تاریخ نقش بسته است.

به نظر ما چون این حقایق بر پایه واقعیات قطعی و یقینی می‌باشند، همواره صادق هستند و تابع برداشت یا تخیل و ذهنیت روایت‌گر نمی‌باشند و نقل آنان نیز تأثیر بردار از ذهنیت ناقل یا نویسنده نخواهد بود که در این صورت ماهیت قصه‌های قرآنی مخدوش می‌گردد؛ بنابراین:

رنالیسم در قصه‌های قرآن به معنای نقل و روایت واقعیات قطعی و یقینی و ترسیم برشی از یک مقطع زندگی انسان در بستر تاریخ و زمانی که اتفاق افتاده، می‌باشد.

بنابراین منظور از «واقعگرایی» و «رنالیسم» قرآنی، رنالیسم مصطلح در ادبیات داستانی نمی‌باشد و این دو با یکدیگر تفاوت گوهری دارند.

رنالیسم ادبی مکتبی است که در آن داستان‌نویس برای آفرینش قصه از شخصیت‌ها، فضاها، توصیف‌ها، گفت و گوها، حوادث، گره‌افکنی‌ها و سایر عناصر داستانی به شکلی استفاده می‌کند که براساس برداشت خارجی و به اتکای نمونه‌ای بیرونی و واقعی باشد. به عبارت دیگر داستان و قصه در تخیل او زاده می‌شوند، اما داستان یا اجزاء آن در خارج و جهان عینی یا زندگی واقعی نمونه دارد. در این سبک نویسنده از خارج عکسبرداری نمی‌کند، بلکه داستان تابع شخصیت فکری و ذهنی نویسنده است و «خارج» و «واقع» نقشی قطعی در سیر و منطق داستان ندارند. ذهن نویسنده یا قصه پرداز طبق «خارج» و «زمینه‌های عینی و واقعی» صحنه‌ها و سایر عناصر داستانی را ترسیم نموده و به تصویر می‌کشد. یکی از صاحب‌نظران از این موضوع تعبیر گویایی دارد.

«در داستان، واقعیت گزارش نمی‌شود، بلکه واقعیت به تماشا گذارده می‌شود. دقیق‌تر آنکه داستان، تماشای تکوین واقعیت است در ذهن، اعم از واقعیت عینی یا ذهنی. بنابراین علل تکوین، شرایط و انگیزه‌های تکوین واقعیت را هم باید بتوان در داستان مشاهده کرد. در داستان از نویسنده، شنیدن گزارش یا ذکر حوادث را انتظار ندارند بلکه می‌خواهند که با او به تماشای واقعیت بنشینند.»^{۱۶}

اما رنالیسم قرآنی بر پایه واقعیات‌های خارجی استوار است. آنچه به عنوان قصه برای اقوام گذشته نقل گردیده در زمانی به وقوع پیوسته و محقق شده است، حتی آن رویدادهایی که معجزه بوده و از جنبه‌های

◀ بیشتر داستان‌های قرآن، به صورت پراکنده و قطعه قطعه در بخش‌های گوناگون آمده‌اند؛ اینها دلیل نقص در قصص قرآنی نیست بلکه چنان‌که یادآور شده‌ایم، این سبک نقل به خاطر اصالت هدف و پیام است نه اصالت قالب داستانی.

اعجازی برخوردار بوده‌اند، مانند زمانی که موسی با عصای خود آب‌های خروشان نیل را می‌شکافت یا ابراهیم بر آتش افکنده می‌شود و آتش بر او سرد و سالم می‌گردد و وقایع دیگری که اینچنین واقع می‌شوند. همه این حوادث و ماجراها به گفته صریح الهی به طور قطع محقق گردیده‌اند و از این رو هم «واقع» هستند و هم «محقق». به عبارت دیگر:

قرآن از واقع گزارش می‌نماید و داستان‌های قرآنی گزارش صدق و راست وقایع و رویدادهایی هستند که در زمان و روزگاری عیناً «واقع» شده‌اند.

زبان و بیان

قرآن معجزه جاوید الهی است و مهمترین جنبه اعجاز آن، هنر کلامی است. بیان قرآنی، پدیده‌ای شگفت‌انگیز بوده و زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد. جاذبه و کشش در آن موج می‌زند و سخنش بر اعماق جان می‌نشیند و این راز جاودانگی قرآن است.

قدرت بیان در میان فرزندان آدم هم وجود دارد و خداوند این نیرو را به طور فطری در وجود او به ودیعت نهاده است. انسان‌ها، همه از این نعمت بزرگ برخوردارند. اگرچه، ابزار بیان، یعنی واژگان و ساختار کلام در زمانی پیشرفته و در زمانی عقب‌تر بوده و تفاوت‌هایی را از نظر سستی و قدرت بیان ایجاد نموده است و یا فردی، قادر به استخدام برتر کلمات و ایجاد آثار زیبا و نوپیدی در عرصه ادبی گردیده، توانسته بر احساسات دیگران تأثیر بگذارد؛ اما بشر هیچ‌گاه قادر نبوده کلامی به بلندای کلام قرآنی و بیان شگفت‌آور آن بیاورد.

در حقیقت خداوند برای پیامبر خاتم، معجزه‌ای را برگزیده است که دارای اوج تعالی و کمال می‌باشد و از چنان قدرتی برخوردار است که تا پایان این جهان فانی، نیروی بشر را قدرت برابری و دسترسی به آن نیست، چنان که می‌فرماید:

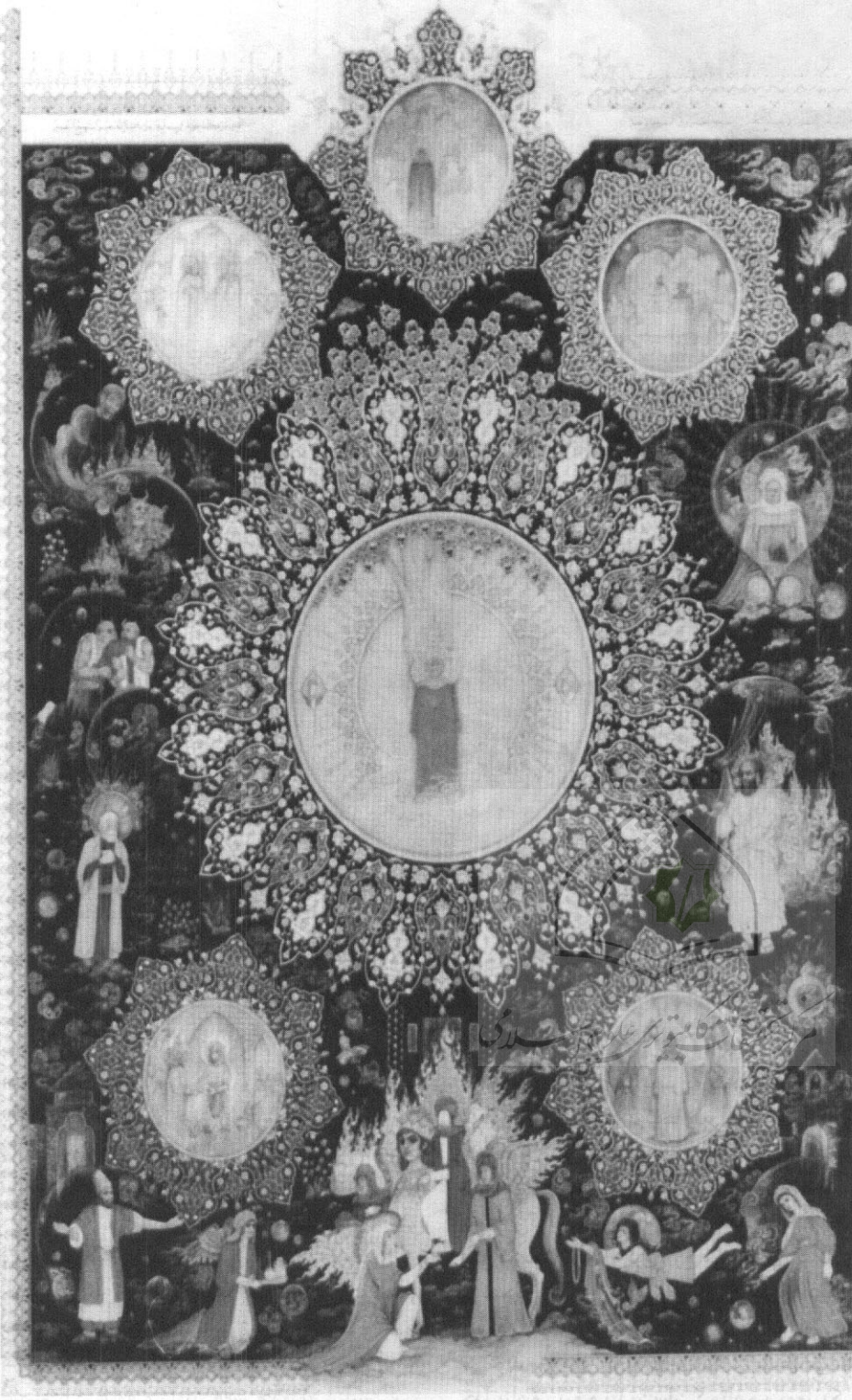
«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَّلَوْ كَانُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِرًا»^{۴۷}

«بگو! اگر جن و انس گردآیند تا همانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هرچند که یکدیگر را یاری دهند.»

تاریخ شاهد این گفته راست و درست قرآن می‌باشد. چراکه بسیاری از اهل ادب و مدعیان نامدار و سخنوران در این عرصه گام نهادند ولی با سری افکنده و خاطری افسرده از این میدان بازگشتند.

بنابراین، یکی از مهمترین اسرار اعجاز قرآن، هنر کلامی آن است و آن چیزی جز زبان و بیان شگفت‌آور وحی نیست. اعجاز قصه‌های قرآنی نیز در زبان و بیان آن نهفته، چنان که قصه، هنر کلامی است. داستان در قرآن، با بیانی موجز و غیرقابل تقلید و منطقی نیرومند و جاندار ارائه گردیده، ظرفیت گسترده وحی را به نمایش گذارده است.

قرآن نوع بیان، تأثیر و کشش قصه‌ها را استادانه به



◀ در واقع، قرآن نام شخصیت‌ها را در حد ضرورت ذکر نموده و آنجا که ذکر نام در غرض نقش نداشته، یا به جای نام از توصیفی مشعر به غرض، استفاده نموده و یا به صورت کلی از آن عبور کرده و روی هدف تکیه نموده است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

برای همین، عناصر قصه، تحت تأثیر هدف و پیام قرار گرفته‌اند و برخلاف قصه‌های متداول ادبی که در چهارچوب خاص و با تکیه بر عناصر مشخصی قصه را شکل می‌دهند؛ در قرآن از عناصر قصه به اندازه‌ای بهره گرفته می‌شود که هدف آن را تأمین کند، از این رو گاهی حوادث قصه، اصلی می‌شوند و قهرمان، نقش کمتری پیدا می‌کند، گاه بین دو صحنه، قسمتی خالی گذارده می‌شود تا مخاطب با نیروی تفکر و تخیل خود آن خلاء را پر سازد. گاهی قصه، مقدمه دارد، گاه ندارد و... پس، نکته نخست آنکه عناصر قصه، تحت الشعاع هدف و پیام قصه هستند.

نکته دوم: عناصر قصه قرآنی از واقعیت و صداقت، الهام می‌گیرند. در آنها به نمایش دقیق و حقیقی صحنه‌ها و حوادث، اهمیت داده می‌شود و به جزئیات بی‌اثر توجهی نمی‌شود. به عبارت روشن‌تر، برخورد قرآن با حوادث پیشین شیوه‌گزینی است. یعنی، چنین نیست که در بیان سرگذشت پیامبر یا امتی همه رویدادها را از آغاز تا به انجام، بیان کند، بلکه به نقل آنچه که بیشتر به تبیین پیام و هدف کمک می‌کند و از برجستگی ویژه‌ای برخوردار باشد، می‌پردازد. به همین جهت، بیشتر داستان‌های قرآن، به صورت

عشق سوزان زن عزیز مصر به یوسف زیبای کنعان توصیف می‌گردد. زن درها را بر یوسف می‌بندد و از او کام خواهی می‌نماید. هرچه ماجرا به اوج و التهاب خود نزدیکتر می‌شود، کلمات خیره‌کننده‌تر می‌شوند. یوسف پاک می‌گریزد و زن راه می‌بندد. «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ»^{۲۱} در کنج در بسته گفت و گویی رخ می‌دهد. دو کلام زیبا، پر تصویر و لبریز از پیام، یکی از زن عزیز و دیگری از یوسف: «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ، قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ...»^{۲۲} یکی می‌گوید من برای تو آماده‌ام، دیگری پاسخ می‌دهد بر خدا پناه می‌برم و بدین سان کوتاه و پرمغز یکی از اوج‌های داستان ترسیم می‌گردد.

در سایر قصه‌ها نیز فرازهای فراوانی دیده می‌شود که زیبایی هنر کلامی قرآن را پدیدار می‌سازند.

شیوه‌ها و روش‌های به‌کارگیری عناصر داستانی

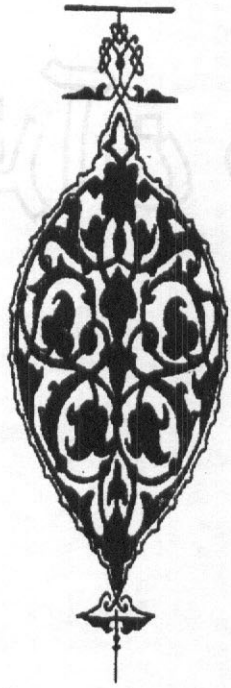
قصه‌های قرآنی که در پی اهداف مقدسی وارد شده‌اند، هرگز در صدد ارضاء تمایلات بشری نبوده‌اند.

حد کمال رسانده و بویژه در نقطه‌های اوج قصه بهره‌برداری شگفتی از هنر کلامی را پدیدار نموده است و زیبایی سحرانگیز کلام الهی در این فرازها به نحو آشکاری قابل مشاهده است.

چنانکه در داستان خلقت آدم (ع) پس از آنکه خلق وی رخ می‌دهد، ملائک در مقام پرسش بر می‌آیند و خداوند بر آنان پاسخ می‌دهد. بعد به ملائک دستور سجده داده می‌شود: «وَادْقُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»^{۱۸} همه سجده می‌کنند جز ابلیس و خداوند به زیبایی این صحنه را در ادامه می‌آورد. «فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰی وَاسْتَكْبَرَ...»^{۱۹}

خدای بزرگ در دو کلمه «اَبٰی» و «اِسْتَكْبَرَ» هم حادثه را روایت می‌کند و در ضمن آن همه حرف را می‌زند و پیام قصه را می‌دهد. یا در قصه ابراهیم (ع) زمانی که ماجرای در هم شکستن بت‌ها پیش می‌آید و نمرودیان بر آن می‌شوند که او را در دریای آتش بسوزانند، نقطه اوج حادثه و داستان را با ظرافت و زیبایی چنین ترسیم می‌نماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ».^{۲۰}

نمونه دیگر در بهترین داستان و احسن القصص قرآن است. صحنه‌ای که در آن لحظه‌های نفس‌گیر



پراکنده و قطعه قطعه در بخش‌های گوناگون آمده‌اند؛ اینها دلیل نقص در قصص قرآنی نیست بلکه چنان که یادآور شده‌ایم، این سبک نقل به خاطر اصالت هدف و پیام است نه اصالت قالب داستانی.

نکته سوم: ابهام موجود در قصص قرآن، زائیده شیوه بهره‌گیری از عناصر قصه است. در قرآن، دیده می‌شود هنگام نقل قصص، به مسایل جزئی کمتر پرداخته می‌شود و به عناصر فرعی توجه چندان نمی‌شود از این رو در بسیاری موارد، مکان در قصه، مبهم و کلی آورده شده است، مانند داستان موسی (ع): «وَأَذِّنْ لَنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا...»^{۲۳}

«و به یاد آرید آن زمان را که به شما گفتیم: به این قریه^{۲۴} درآید و از نعمت‌های آن هرچه و هرجا که خواسته باشید به فراوانی بخورید...».

و داستان عَزِيز: «أَوَ كَأَلْدِي مَرْعَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...»^{۲۵} «یا مانند آن کسی که به دهی^{۲۶} رسید. دهی که سقف‌های بناهایش فروریخته بود...»

در قصه قوم ثمود و صالح:

«وَكَانَ فِي الْمَدْيَنَةِ تِسْعَةٌ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»^{۲۷}

«در شهر نه مرد ناصالح بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند نه اصلاح.»

در گروهی از قصص، نام شخصیت‌ها و عوامل انسانی مبهم است. این مسئله در دو دسته از قصه‌ها نمود بیشتری دارد. یکی، قصه‌هایی که در مورد اصحاب و گروهی خاص است همانند اصحاب کهف، اصحاب اخدود، اصحاب رس، اصحاب رقیم، اصحاب ایکه، اصحاب فیل و دیگر در مورد شخصیت‌های زن که جز موارد معدود و اندک مانند «مریم» نام زنان دیگر ذکر نشده است و از آنها با تعبیرهای مختلفی یاد گردیده است مثل «امراة نوح»^{۲۸} «امراة عمران»^{۲۹} «امراة فرعون»^{۳۰} «امراة العزیز»^{۳۱} «امراة زکریا»^{۳۲} و «ام موسی»^{۳۳}.

در واقع، قرآن نام شخصیت‌ها را در حد ضرورت ذکر نموده و آنجا که ذکر نام در غرض نقش نداشته، یا به جای نام از توصیفی مشعر به غرض، استفاده نموده و یا به صورت کلی از آن عبور کرده و روی هدف تکیه نموده است. نمونه جالب آن در قصه ثمود، در سوره شمس دیده می‌شود:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوِيهَا * إِذِ انبَعَثَ أَشْقِيهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا * فَذَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»^{۳۴}

«قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب * آنگاه که شقی‌ترینشان برخاست * پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید * تکذیبش کردند و شتر را پی کردند. پس پروردگارشان به سبب گناه آنان بر سرشان عذاب آورد و با خاک یکسان ساخت * و از سرانجام آن بیمناک نشد.»

در این قصه، نام قوم ثمود آمده ولی شخصیت اصلی آن،

«صالح» با تعبیر «رسول الله» و شخصیت منفی قصه با تعبیر «اشقاها» ذکر شده است. تم اصلی قصه، تکذیب رسالت و آیت آن، ناقه است، لذا سبک و سیاق بیان حول این محور، شکل گرفته و عناصر قصه روی بیان این غرض، متمرکز شده‌اند؛ چنان که از «صالح» با نام رسول الله یاد می‌شود تا یادآور رسالت او باشد و از شخصیت منفی داستان با نام «شقی» یاد می‌کند تا گروه مخالف صالح را با این وصف، معرفی نماید و به کار انجام شده که معنای آن انکار رسالت و خداوند است، تأکید ورزد.

همچنین در بسیاری از قصه‌ها، یادی از زمان مشخص و دقیق وقوع حوادث یا زندگی امت‌ها نمی‌گردد و با توصیف‌های کلی از آنها گذر می‌شود.

به هر حال، سخن همان است که گفته شد. قصص قرآن برای اهداف خاصی نقل شده‌اند. از این رو تمامی عوامل و عناصر قصه در پرتو آن، محو یا کم رنگ یا پررنگ و بزرگ می‌شوند. این حاکی از نقص نیست بلکه حکایت از سبک خاصی دارد. سبکی که ویژه قصه‌های قرآن است و گرنه قصه در جای خود، با تمام لوازم و عناصرش ظاهر می‌شود مانند قصه یوسف.

فقدان تخیل

از آنجا که قصه‌های قرآن، صادق و واقع هستند، پیراسته از هرگونه ذهنیت صرف و تخیل بشری‌اند. این ویژگی در همه قصه‌ها به چشم می‌خورد و خداوند نیز به صراحت آن را بیان داشته و فرموده است «فَلْيَقْضُوا عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ» و به این ترتیب، نقل قصه‌ها را از روی علم دانسته نه بر مبنای تصورات ذهنی و تخیلات.

در اینجا ممکن است برای کسانی شبهه پیدا شود که حوادث خارق‌العاده و شگفت‌آور داستان‌های قرآن، دستمایه‌ای از تخیل را در خود داشته باشند ولی دو ویژگی «واقع» و «حق» بودن قصص قرآن، و از روی علم بودن نقل آنها، پاسخ روشنی به این شبهه می‌دهند. زیرا چنان که گفته شد، قرآن به گزارش واقعیت نشسته است نه به تماشای آن و در گزارش واقعیت جایی برای تخیل نیست، و از طرف دیگر، قصه‌ها از علم خداوند سرچشمه می‌گیرند و آن هم از هرگونه شائبه خیال و عدم واقعیت پیراسته است.

در نتیجه حوادث خارق‌العاده در قصص قرآن، از حقایق آن شمرده می‌شوند.

چه برخی از این حوادث مانند عصای موسی (ع)، سفر موسی (ع) و خضر (ع) و دم مسیحایی عیسی (ع) از معجزات انبیاء باشند و چه برخی دیگر از حوادث اعجاب، آورند همانند خواب صد ساله عَزِيز، خواب سیصد و اندی ساله اصحاب کهف و داستان ذوالقرنین. همه اینها واقعیت دارند و از تخیل تهی هستند.

البته، این گونه داستان‌ها اگر در غیر قرآن باشد رنگ افسانه و تخیل را به خود می‌پذیرند ولی در منطق قرآنی، حقایق مبتنی بر واقعیات خارجی تلقی می‌شوند و مخاطبین قرآن هم که با آنها تماس دارند، این حقایق برایشان مانوس و پذیرفتنی است، زیرا به خداوند، قدرت او، وحی و کتب آسمانی و نبوت اعتقاد دارند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اعراف / ۱۱۰، طه / ۹۹، هود / ۱۰۰
- ۲- هود / ۱۲۰، مؤمن / ۷۸، نساء / ۱۶۴
- ۳- اعراف / ۷، یوسف / ۳
- ۴- اعراف / ۱۰۱
- ۵- اعراف / ۷۶
- ۶- یوسف / ۱۱۱
- ۷- آل عمران / ۶۲
- ۸- هود / ۱۲۰
- ۹- جمال میرصادقی، عناصر داستان‌نویسی، ص ۱۳
- ۱۰- رضا برهانی، قصه‌نویسی، ص ۴۰
- ۱۱- منبع قبلی
- ۱۲- اعراف / ۱۷۶
- ۱۳- اعراف / ۳۵
- ۱۴- کهف / ۱۳
- ۱۵- آل عمران / ۶۲
- ۱۶- ر.ک. در مسلخ عشق، ص ۱۶
- ۱۷- اسراء / ۸۸
- ۱۸ و ۱۹- بقره / ۳۴
- ۲۰- انبیاء / ۶۹
- ۲۱ و ۲۲- یوسف / ۲۳
- ۲۳- سوره بقره، آیه ۵۸
- ۲۴- گفته شده مراد از این قریه، اورشلیم بوده است.
- ۲۵- سوره بقره، آیه ۲۵۹
- ۲۶- گفته‌اند این ده همان بیت‌المقدس می‌باشد.
- ۲۷- سوره نمل، آیه ۴۸.
- ۲۸- نام او و اعله نقل شده است.
- ۲۹- زن عمران مادر مریم می‌باشد. نام او را حَته دختر فاقوذبن قبیل ذکر کرده‌اند.
- ۳۰- معروف به آسیه است.
- ۳۱- این زن به نام «زلیخا» و یا «راعیل» ذکر شده است.
- ۳۲- مادر یحیی است.
- ۳۳- مادر موسی که نامش را یُوخاَبد یا یُوکاَبد گفته‌اند.
- ۳۴- سوره شمس، آیات ۱۱-۱۵